

بررسی نسبت اندیشه اخلاقی هیر با واقع‌گرایی اخلاقی

حسن محیطی اردکانی^۱

چکیده

یکی از محوری‌ترین مباحث در حوزه فلسفه اخلاق، بحث واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی است. واقع‌گرایی در اخلاق به این معناست که ارزش و لزوم اخلاقی واقعیت عینی دارند و جمله‌های اخلاقی واقع‌نما هستند. از سوی دیگر، ریچارد مروین هیر، یکی پرآوازه‌ترین فیلسوفان اخلاق است و نظریه وی، توصیه‌گرایی، یکی از معروف‌ترین نظریات در اخلاق هنجاری شمرده می‌شود. یکی از پرسش‌های اساسی که با تحقیق و تدقیق در مؤلفه‌های موجود در توصیه‌گرایی هیر به ذهن می‌آید آن است که: آیا توصیه‌گرایی مکتبی واقع‌گراست یا غیرواقع‌گرا؟ در این پژوهش کوشیده‌ایم به این پرسش مهم پاسخ دهیم. با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با مقایسه توصیه‌گرایی عام هیر با واقع‌گرایی اخلاقی، این نتیجه به دست آمد که به‌رغم دلالت ظاهری برخی از مؤلفه‌های دیدگاه توصیه‌گرایی بر واقع‌گرا بودن آن، این دیدگاه به دلیل تأکید بر توصیه به‌عنوان معیار ارزش افعال اختیاری انسان، غیرواقع‌گراست. در خصوص واقع‌گرا یا غیرواقع‌گرا بودن خود هیر نیز باید یادآور شد که اگر هیر بر دیدگاه توصیه‌گرایی پایبند مانده باشد، غیرواقع‌گراست، ولی اگر شواهد و مدارک دال بر سودگرا شدن هیر صحت داشته باشد، از آنجاکه مراد از سود، سود واقعی است نه ذهنی، وی واقع‌گرا شده است.

واژگان کلیدی: واقع‌گرایی، غیرواقع‌گرایی، توصیه‌گرایی هیر، تعمیم‌پذیری.

■ دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق تطبیقی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱

hekmat313@yahoo.com

مقدمه

بحث از واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی مکاتب مختلف اخلاقی، همواره کانون توجه فیلسوفان اخلاق بوده است. توصیه‌گرایی که یکی از مکاتب مهم در فلسفه اخلاق به‌شمار می‌رود، منسوب به ریچارد مروین هیر است و به توصیه‌گرایی عام شهرت دارد. پرسش از واقع‌گرا بودن یا نبودن این مکتب نه‌تنها به اندازه پرسش از واقع‌گرا بودن یا نبودن دیگر مکاتب مهم است، بلکه اهمیت بیشتری هم دارد؛ زیرا عناصر و اندیشه‌های موجود در توصیه‌گرایی تا حدی سبب فاصله گرفتن این مکتب از نظریه‌های غیرواقع‌گرایانه‌ای همچون احساس‌گرایی آیر و استیونسون شده است و همین امر بر حساسیت پرسش از واقع‌گرایانه بودن یا نبودن این نظریه و نیز پاسخ به آن می‌افزاید. تاکنون کتاب‌ها و مقالات متعددی در توصیف دیدگاه وی منتشر شده است، ولی شمار آثار انتقادی به زبان فارسی در این باره بسیار اندک است. نقد و بررسی مکاتب اخلاقی آیت‌الله مصباح یزدی و خوب چیست؟ بد کدام است؟ احمدحسین شریفی، از جمله آثار ارزشمندی هستند که اجمالاً به این مسئله پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد با توجه به پیچیدگی‌های دیدگاه هیر، قضاوت دقیق در خصوص نسبت دیدگاه وی با واقع‌گرایی اخلاقی مستلزم بررسی تفصیلی و مستند آرای وی است. از این‌رو، تلاش نویسنده در این پژوهش بر ارائه مستند دیدگاه هیر و بررسی دقیق و موشکافانه نسبت دیدگاه وی با واقع‌گرایی اخلاقی متمرکز است. بدیهی است یافتن پاسخ پرسش از واقع‌گرا بودن یا نبودن دیدگاه هیر، مستلزم روشن‌شدن معنای

واقع‌گرایی و توصیه‌گرایی عام اوست. از این رو، در ادامه پس از تبیین مراد از واقع‌گرایی اخلاقی، به تشریح توصیه‌گرایی هیر می‌پردازیم و آن‌گاه رابطه توصیه‌گرایی هیر را با واقع‌گرایی تحلیل خواهیم کرد.

واقع‌گرایی

اعتقاد به واقع که از آن به «واقع‌گرایی» تعبیر می‌شود، ترجمه فارسی «realism» است. «realism» ترکیب دو واژه «real» و «ism» می‌باشد. «real» در معنای اسمی به چیز واقعی، واقع و حقیقت ترجمه شده و «ism» نیز به معنای اصول، عقیده، اعتقاد و رویه است (حییم، ۱۳۷۹، واژه «real» و «ism»).

امروزه این واژه به اصطلاحی رایج و کلیدی در علوم گوناگون، به‌ویژه علوم انسانی تبدیل شده و در هر علمی معنای متناسب با آن علم را دارد. برای نمونه، واقع‌گرایی در «هستی‌شناسی» به معنای اعتقاد به وجود موجوداتی خارج از عالم ذهن و ادراک (Craig, 1998, p.116-117) در «معرفت‌شناسی» به معنای استقلال واقعیت از ادراک و ابزارهای ادراکی انسان (Craig, 1998, p.117) و در «جامعه‌شناسی» به معنای اعتقاد به وجود واقعی جامعه، فرهنگ، گروه و ارزش است (عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۳۲۳).

در فلسفه اخلاق نیز تعریف‌های فراوانی برای واقع‌گرایی اخلاقی ارائه شده است که در ادامه به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

دیوید مک ناوتن^۱ در نگاه اخلاقی^۲ می‌نویسد:

واقع‌گرایی اخلاقی تأکید می‌کند که واقعیتی اخلاقی وجود دارد که مستقل از باورهای اخلاقی ماست و تعیین می‌کند که آن باورها صادق‌اند یا کاذب. این دیدگاه بر آن است که صفات اخلاقی، صفات حقیقی چیزها یا کارها هستند. این صفات آنچنان‌که به‌وضوح گفته می‌شود، جزئی از اثاث عالم‌اند. ممکن است ما نسبت به صفت اخلاقی خاصی حساس باشیم یا نباشیم، اما وجود و عدم آن صفت بستگی به این ندارد که ما راجع به آن، چه فکر می‌کنیم (McNaughton, 1991, p.7).

آر. دبلیو. میلر نیز واقع‌گرایی اخلاقی را این‌گونه تعریف کرده است:

1. David McNaughton
2. Moral vision

واقع‌گرایان اخلاقی بر این باورند که احکام اخلاقی، گزاره‌هایی صادق‌اند. آنان مدعی‌اند که آدمیان اغلب در مقام ارائه و بیان آن احکام‌اند. به علاوه، واقع‌گرایان اخلاقی این عقیده را که گزاره‌ها و احکام اخلاقی و یا توجیه آنها ابتدائاً به باورها و احساسات گوینده و اظهارکننده آن احکام و نیز آداب و رسوم جاری در فرهنگ آنان وابسته‌اند، نمی‌پذیرند (Miller, 1992, p.847-848).

دیوید برینک^۱ نیز معتقد است واقع‌گرایی اخلاقی ویژگی‌های اخلاقی افراد، افعال و نهادها را توصیف می‌کند؛ ویژگی‌هایی که مستقل از باور و نگرش ما درباره اخلاق هستند. واقع‌گرایی دیدگاهی است که بر اساس آن واقعیت‌های اخلاقی و ادعای اخلاقی حقیقی وجود دارند که وجود و ماهیتشان مستقل از باورها نسبت به ماهیت خوبی و بدی است (Brink, 1994, p.7).

با قطع نظر از نقاط قوت و ضعف این تعریف‌ها از واقع‌گرایی اخلاقی، در این مقاله تعریف دیگری از واقع‌گرایی که به نظر ما مناسب‌تر است معیار قرار می‌گیرد و نظریه‌های توصیه‌گرایی و امرگرایی با آن سنجیده می‌شود. به عقیده ما «واقع‌گرایی در اخلاق به این معناست که ارزش و لزوم اخلاقی واقعیت دارند و جمله‌های اخلاقی واقع‌نما هستند» (مصباح، ۱۳۸۷، ص ۳۱). منظور از واقع در این تعریف چیزی است که با صرف نظر از خواست، احساس و قرارداد وجود دارد. براین اساس، جمله واقع‌نما گزاره‌ای است که با صرف نظر از دستور و توصیه، احساس و سلیقه، و توافق و قرارداد از واقعیتی عینی سخن می‌گوید. تأکید این دیدگاه در تعریف واقع‌گرایی بر آن است که احکام اخلاقی مستقل از باورهای انسان، واقعیت عینی دارند. البته وجود واقعیت عینی برای یک مفهوم اعم است از اینکه آن مفهوم مابازای عینی مستقل (طبیعی یا مابعدالطبیعی) و یا منشأ انتزاع داشته باشد. بنابراین، روابطی که میان واقعیت‌ها برقرار است و ما از آن با مفهوم فلسفی یاد می‌کنیم، از آن نظر که به دستور، احساس و قرارداد وابسته نیستند، واقعیت عینی دارند؛ گرچه وجودی غیر از وجود دو طرف رابطه نداشته باشند (همان، ص ۴۸).

در برابر واقع‌گرایی اخلاقی، غیرواقع‌گرایی اخلاقی قرار دارد. بر اساس دیدگاه مورد قبول، «غیرواقع‌گرایی در اخلاق به این معناست که ارزش و لزوم اخلاقی واقعیت ندارند

1. David Brink

و جمله‌های اخلاقی غیرواقعی نمایند». با توجه به معنای واقع در این دیدگاه، غیرواقعی‌گرایی اعتقاد به این است که گزاره‌های اخلاقی با صرف‌نظر از خواست دستوردهنده، احساس و سلیقه صاحب سلیقه و قرارداد قراردادکنندگان، واقعیتی ندارد؛ گرچه هر یک از دستور، احساس و سلیقه، و قرارداد از واقعیت ذهنی و امور درونی برخوردار باشند.

توصیه‌گرایی^۱

توصیه‌گرایی نظریه‌ای فرااخلاقی درباره معنای گزاره‌های اخلاقی است که بر اساس آن گزاره‌های اخلاقی افزون بر معنای واقعی یا توصیفی که ممکن است داشته باشند، عنصر توصیه‌ای در معنایشان دارند که به هیچ معادل واقعی قابل تقلیل نیست، بلکه برای توصیه یا هدایت اعمال به کار می‌رود (Hare, 1998, p.667). مهم‌ترین نوع توصیه‌گرایی که امروزه «توصیه‌گرایی عام» نامیده می‌شود، با نام ریچارد مروین هیر^۲ گره خورده است. هیر این نظریه را برای رفع اشکالات احساس‌گرایی مطرح کرد. او بر این باور است که نظریه وی عقلانیت و عینیت تفکر اخلاقی را بهتر از دیگر نظریات تبیین کرده است (Ibid, p.667) و به همین دلیل توصیه‌گرایی، اصلاحیه‌ای بر نظریه احساس‌گرایی به شمار می‌آید (وارنوک، ۱۳۶۸، ص ۳۹).

پیشینه توصیه‌گرایی

هیر قدمت توصیه‌گرایی را به زمان سقراط و ارسطو برمی‌گرداند. سقراط و ارسطو به این دلیل که به دنبال کشف رابطه میان علم و عمل بوده‌اند، توصیه‌گرا شمرده شده‌اند. ارسطو معتقد بود عقل عملی به ما می‌گوید چه کار کنیم و این خود توصیه عقل عملی است که ارسطو بر آن تأکید می‌کند. هیوم نیز به‌رغم اینکه ذهن‌گرا بود، به عنصر توصیه در معنای گزاره‌های اخلاقی نیز پی برده بود. کانت نیز به‌وضوح توصیه‌گراست و در نظریه اخلاقی او واقعیت‌های اخلاقی هیچ نقش مهمی ایفا نمی‌کنند. عناصر اصلی نظریه وی، قواعد و به عبارت دیگر توصیه‌ها هستند که از اراده سرچشمه می‌گیرند و غالباً به شکل امر بیان می‌شوند. میل^۳ نیز خودش را توصیه‌گرا دانسته است. در دوران حاضر نیز فیلسوفانی

1. prescriptivism
2. Richard Mervyn Hare , 1919-
3. J.S. Mill

چون کارناپ، آیر و استیونسون دیدگاه‌های توصیه‌گرایانه داشته‌اند (Hare, 1998, p.667-668).

توصیه‌گرایی عام^۱

قرائت معروف و رایج توصیه‌گرایی منسوب به هیر است. هیر نظریه خود را در سال ۱۹۵۲ در قالب کتاب زبان اخلاق^۲ مطرح کرد. بر طبق عقیده او، زبان اخلاق نوعی از زبان توصیه‌ای است (Hare, 1952, p.1). زبان توصیه‌ای، زبانی است که برای توصیه فرایندهای عملی به دیگران وضع شده است و به پرسش‌های عملی افراد پاسخ می‌دهد. به‌طور کلی، این زبان می‌تواند به دو دسته واژه‌ها و جملات آشکارا امری، و واژه‌ها و جملات ارزشی تقسیم شود. با تطبیق این زبان بر زبان اخلاق می‌توان گفت واژه‌های «باید» و «صواب» در دسته اول و واژه‌های «خوب» و «مطلوب» در دسته دوم قرار می‌گیرند. بنابراین، گزاره‌های مشتمل بر واژگان نوع اول به دلیل اینکه امری هستند، برای اخلاق اساسی‌ترند؛ گرچه گزاره‌های مشتمل بر واژگان نوع دوم مثلاً «امانتداری خوب است» نیز برای هدایتگری به‌نوعی به امری مانند «باید امانتدار باشی» برمی‌گردند. بنابراین، تمام گزاره‌های اخلاقی یا امری هستند یا به یک امر پیوند خورده‌اند (وارنوک، ۱۳۸۰، ص ۱۴۶-۱۴۷).

افزودن «عام» به توصیه‌گرایی هیر به‌منظور تمایز نهادن میان گزاره‌های اخلاقی و اوامر ساده بوده است؛ زیرا اوامر ساده برخلاف گزاره‌های اخلاقی، فاقد ویژگی تعمیم‌پذیری هستند؛ بدین معنا که در شرایط یکسان، به‌سادگی می‌توان به فردی دستور انجام کاری، و به فرد دیگری دستور انجام ندادن همان کار را داد. همچنین، گزاره‌های اخلاقی برخلاف گزاره‌های امری، محتوای واقعی و توصیفی نیز دارند. این ویژگی نیز با «تعمیم‌پذیری» گزاره‌های اخلاقی که بعداً بدان اشاره خواهیم کرد، در ارتباط است. البته این عنصر توصیفی در خصوص افراد و فرهنگ‌ها متفاوت است (Hare, 1998, p.667-668).

کارکرد اصلی واژه «خوب» تحسین کردن است. زمانی که ما چیزی را تحسین با تقبیح می‌کنیم، دست‌کم به‌طور غیرمستقیم، انتخاب‌های خود و دیگران را در زمان حال و آینده هدایت می‌نماییم. در این صورت، خود ما و دیگران هنگام تردید در گزینش یکی از دو

1. universal prescriptivism
2. The Language of Morals

چیز، به راحتی می‌توانیم دست به انتخاب بزیم (Hare, 1952, p.127). هیر برخلاف احساس‌گرایان که معتقد بودند فایده عمده گزاره‌های اخلاقی تحت‌تأثیر قرار دادن احساسات و جهت‌گیری‌های مردم است، بر این باور بود که اساس گفتار اخلاقی در هدایت است، نه در تأثیر و ایجاد انفعال. از نظر وی، گزاره‌های اخلاقی گرچه گاهی بالعرض اخباری یا برانگیزنده احساسات مخاطب‌اند، اساساً نه اخباری‌اند و نه در مقام برانگیختن احساسات مخاطب. برای مثال، گفتن این جمله که «باید آن پول را برگردانید» گرچه ممکن است احساسات مخاطب را برانگیزد و اثربخش نیز باشد، در واقع، در پی برانگیختن احساسات او نیست، بلکه جملات اخلاقی بدین منظور به کار می‌روند که به مخاطب بگویند او باید چه کار کند. مثل این است که مخاطب سؤال کرده «من چه باید بکنم؟» و در پاسخ به او گفته شده «باید آن پول را برگردانید». گزاره اخلاقی هدایتگر همان‌طور که از نامش مشخص است، تنها مخاطب را به سمت انجام کاری خاص هدایت می‌کند، بی‌آنکه او را به آن کار مجبور کند (وارنوک، ۱۳۶۸، ص ۴۰-۴۱).

گفتیم که هیر جنبه اصلی گزاره‌های اخلاقی را هدایت‌گر و غیرواقعه‌نما می‌داند، ولی منکر آن نیست که گزاره‌های اخلاقی عناصر شناختی و توصیفی را نیز دربردارند که البته هرگز به‌منظور انتقال اطلاعات به کار نرفته است؛ زیرا در ستودن x، ما دو چیز می‌گوییم: اول آنکه، x واقعاً ویژگی‌های خاصی دارد که آن را خوب کرده است و دوم آنکه، ما می‌دانیم این ویژگی‌ها خوب هستند؛ چراکه با معیارهای خوبی که ما در زمان صدور چنین احکامی در نظر داریم، مطابق است. مثلاً اگر من می‌گویم «آن اتومبیل، اتومبیل خوبی است» اولاً، من آن نوع ماشین را به‌عنوان ماشینی که برای خریدن خوب است تحسین می‌کنم و ثانیاً، آن را تحسین می‌نمایم؛ به این دلیل که این ماشین ویژگی‌هایی دارد که نه تنها این ماشین، بلکه هر ماشین واجد این ویژگی‌ها را قابل تحسین می‌کند:

زمانی که من اتومبیلی را تحسین می‌کنم، انتخاب مخاطبم را نه تنها درباره این اتومبیل خاص، بلکه درباره اتومبیل به‌طور کلی هدایت می‌کنم. آنچه به او گفته‌ام، او را هر زمانی در آینده که بخواهد اتومبیلی انتخاب کند یا فرد دیگری را به انتخاب اتومبیلی توصیه کند، کمک می‌کند. ... روشی که من با آن به او کمک می‌کنم، شناساندن معیاری برای ارزیابی اتومبیل‌هاست (Hare, 1952, p.132).

به نظر هیر، یکی از نقاط ضعف غیرشناخت‌گرایان در این بود که آنها متوجه ضرورت

وجود عنصر شناختی در گزاره‌های اخلاقی نشدند. در جمله «X» خوب است، باید دلایلی ارائه شود مبنی بر اینکه X «ویژگی‌های خوب‌کننده‌ای» را دربردارد و باید واقعاً بتوان تعیین کرد که آیا X این ویژگی‌ها را دارد یا نه. زمانی که من می‌گویم «جان فرد خوبی است» من جان را چونان نمونه‌ای برای سرمشق دیگران تحسین می‌کنم؛ زیرا معتقدم او ویژگی‌های خاصی مانند شجاعت و صداقت را دارد و اینکه آیا باور من درست است یا نادرست و اینکه آیا او واقعاً شجاع و صادق است یا خیر را می‌توان به‌طور مستقل اثبات کرد (Palmer, 1995, p.200-201).

هیر معتقد است گرچه هدف از معنای توصیفی انتقال اطلاعات نیست، ممکن است در گزاره‌هایی که به ارائه معیار می‌پردازند، به‌طور ثانوی و عرضی برخی اطلاعات به مخاطب منتقل شود. هرچه معیاری که از سوی معنای توصیفی گزاره‌های اخلاقی ارائه می‌شود، ثابت‌تر و معقول‌تر باشد، اطلاعات بیشتری منتقل می‌گردد (Ibid, p.122).

گرچه هیر وجود عنصر توصیفی را در گزاره‌های اخلاقی می‌پذیرد، گزاره‌های اخلاقی را توصیفی نمی‌داند؛ زیرا به عقیده وی، تنها گزاره‌هایی معنای توصیفی دارند که مقصود گوینده از آن در وهله نخست انتقال اطلاعات باشد. این در حالی است که به دو دلیل معنای توصیفی «خوب» برای معنای ارزشی و توصیه‌ای آن ثانوی است:

(۱) معنای ارزشی برای تمام اشیائی که این واژه درباره آن به کار می‌رود، ثابت است. هنگامی که ما اتومبیل، زمان‌سنج، چوب کریکت یا تابلویی را خوب می‌خوانیم، همه آنها را تحسین می‌کنیم. اما بدان دلیل که همه آنها را با دلایل مختلف تحسین می‌کنیم، معنای توصیفی در هر موردی متفاوت می‌شود.

(۲) ما می‌توانیم از بار ارزشی این واژه برای تغییر معنای توصیفی هر چیزی استفاده کنیم و این، کاری است که مُصلح اخلاقی آن را در اخلاق انجام می‌دهد. این فرایند در خارج از حوزه اخلاق نیز اتفاق می‌افتد. برای مثال، ممکن است طرح اتومبیل‌ها تغییر زیادی پیدا کند و با این تغییر، تنها اتومبیل‌های جدید، مورد تحسین قرار می‌گیرند و «خوب» خوانده می‌شوند و اتومبیل‌هایی که پیش‌تر «خوب» شناخته می‌شدند، از این به بعد «خوب» نخواهند بود (Hare, 1952, p.118-119).

با وجود عنصر توصیه‌ای و توصیفی در گزاره‌های اخلاقی، باید رابطه میان آنها را به‌خوبی درک کرد. عنصر توصیه‌ای به کارکرد همه گزاره‌های هنجاری و ارزشی اشاره

دارد، ولی عنصر توصیفی معیار یا دلیل و یا اصلی است که بر اساس آن گزاره اخلاقی شکل می‌گیرد. برای نمونه، وقتی فردی می‌گوید «شما نباید آن را بگویید؛ چون دروغ است»، اصلی را به کار برده است که بر اساس آن، هیچ‌کس نباید دروغ بگوید. قسمت دوم جمله فوق (چون دروغ است)، تکرار قسمت اول (شما نباید آن را بگویید) نیست، بلکه دلیل آن است. اغلب افراد محتوای گزاره‌های اخلاقی را با دلیل آن اشتباه می‌گیرند؛ درحالی‌که این دو کاملاً از هم متمایزند. شاهد بر تمایز آنها این است که افراد مختلف ممکن است گزاره‌های اخلاقی یکسانی را صادر کنند، ولی دلایل آنها کاملاً متفاوت باشد. بنابراین، گرچه در گزاره‌های اخلاقی، عنصر توصیفی نیز وجود دارد، معنای گزاره به شمار نمی‌آید، بلکه دلیل گزاره‌های اخلاقی است؛ برخلاف عنصر توصیه‌ای که جزء معنایی گزاره‌های اخلاقی بوده، به کارکرد آن اشاره دارد (Hare, 1998, p.668).

همین وجود دلیل حقیقی است که بر اساس آن می‌توان گفت گزاره‌های اخلاقی قابل صدق و کذب‌اند. توصیه‌گرایی از جمله هیر، از یک‌سو عنصر توصیفی را برای حفظ ویژگی قابلیت صدق و کذب برای جملات اخلاقی حفظ کرده‌اند و از سوی دیگر آن را تنها بخشی از معنای گزاره‌های اخلاقی دانسته‌اند، نه کل معنای آن. توجیه آنها برای این مطلب در زیر آمده است:

اگر ما تصور کنیم که عنصر توصیفی کل معنای گزاره‌های اخلاقی است، در دام نسبی‌گرایی خواهیم افتاد؛ زیرا اگر صدق یک گزاره اخلاقی با معیارهای موجود در جامعه تعیین می‌شود، و این معیارها از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت هستند، یک شرح کاملاً توصیفی از معنای واژگان اخلاقی به ما می‌گوید که در «روم» آن گزاره‌های اخلاقی را بر اساس معیارهای رومی صادق بدان. تنها با داشتن یک بخش معنایی گزاره‌های اخلاقی (بخش غیرتوصیفی) مستقل از این معیارهاست که می‌توان از نسبی‌گرایی اجتناب نمود (Hare, 1992 A, p.1008).

به نظر می‌رسد هیر با چشم‌پوشی از ویژگی‌های اصلی و مهم نسبی‌گرایی، و با ارائه تعریفی نادرست و ذهنی‌گرایانه از نسبی‌گرایی که بر اساس آن گزاره‌های اخلاقی حالت‌های درونی ذهن را توصیف می‌کند، تلاش کرده خود را از اتهام نسبی‌گرا بودن برهاند. با همین طرز تلقی است که وی برخلاف تفکر رایج، توصیف‌گرایی را دشمن عقل‌گرایی معرفی می‌کند (Ibid, p.1008).

تفاوت معنای «خوب» در بافت اخلاقی و غیراخلاقی نیز به دلیل تفاوت معنای توصیفی آنهاست؛ وگرنه معنای ارزشی آن در هر دو کاربرد یکسان است و «خوب» در هر دو بافت برای تحسین کردن به کار برده می‌شود (Hare, 1952, p.140). البته واژه «خوب» نیز در تمام موارد معنای تحسینی ندارد و بنابراین، باید میان کاربردهای تحسینی و غیرتحسینی آن تمایز نهاد. برای مثال «خوب» در کاربرد «نقل قولی» و نیز «کاربرد قراردادی» - که در آن گوینده با تحسین یا گفتن چیزی تحسین‌آمیز درباره شیئی، صرفاً به این دلیل که هر کس دیگری این کار را می‌کند، صرفاً از قرارداد حمایت‌ظاهری می‌نماید- فاقد معنای تحسینی است (Ibid, p.124-126). نکته دیگر آنکه، هر واژه‌ای که برای تحسین کردن به کار می‌رود، لزوماً معنای ارزشی آن بر معنای توصیفی‌اش مقدم نیست. مثلاً گرچه معنای ارزشی واژه «خوب» مقدم است، واژگان دیگری نظیر «منظم» و «سخت‌کوش» نیز هستند که به‌رغم اینکه برای تحسین کردن به کار گرفته می‌شوند، معنای ارزشی آنها در مقایسه با معنای توصیفی‌شان ثانوی و مؤخر است (Ibid, P.121).

به نظر هیر، آنچه گزاره‌های اخلاقی را از هم متمایز می‌کند معنای آنها نیست، بلکه تشخیص مصداق آنها در عمل است. ممکن است دو نفر در معنای «نادرست» اتفاق نظر داشته باشند، ولی درباره اینکه کدام فعل نادرست است، با هم اختلاف کنند. یا وقتی من بگویم «در را ببند» و شما می‌گویید «در را نبند»، معنای «در را ببند» از نظر هر دو ما یکی است؛ با این تفاوت که من آن امر را تصدیق می‌کنم و شما آن را انکار می‌کنید. وجود اختلاف مردم در اخلاقیات تنها بر این اساس قابل توجیه است. بنابراین، گزاره‌های اخلاقی هستند که تعیین می‌کنند ما باید چه کاری را انجام دهیم و از چه کاری پرهیز کنیم؛ گرچه توجیه این توصیه‌های اخلاقی، خود نیازمند دلیلی منطقی است که در عنصر توصیفی این گزاره‌ها تأمین می‌شود (Hare, 1992 A, p.1008).

همان‌طور که گفتیم، نظر هیر به «توصیه‌گرایی عام» شهرت دارد و مطالعه آثار وی به‌روشنی بیانگر آرای توصیه‌گرایانه اوست، ولی برخی مدعی شده‌اند که هیر بعدها با پذیرش رویکرد سودگرایی، موضع خود را تغییر داده است. برای نمونه، مک ناوتن در بصیرت اخلاقی به‌صراحت هیر را سودگرا دانسته و معتقد است او از طریق ملاحظاتی درباره سازگاری به سودگرایی رسیده و بر این اساس، بر این باور است که استدلال اخلاقی ذاتاً باید سودگرایانه باشد. البته مک ناوتن بلافاصله از هیر انتقاد می‌کند و سازگاری را

به تنهایی در پدید آمدن سودگرایی کافی نمی‌داند (McNaughton, 1991, p.168- 171). برخی دیگر (Shomali, 2001, p.95-96) برای سودگرا دانستن هیر به گفته‌ای از وی در کتاب تفکر اخلاقی اشاره کرده‌اند. هیر در این کتاب در کنار اشاره به رابطه اصل تعمیم‌پذیری و آزادی، به روشنی این اصل را محدودکننده آزادی می‌داند و در دلیل خود بر این مطلب می‌نویسد:

... زیرا اکنون همه سلايق نسبت به آنچه باید در شرایط فرضی‌ای که ما در آن در نقش‌های دیگران هستیم برای ما اتفاق بیفتند، به همان اندازه ارزش پیدا می‌کند که اگر ما واقعاً در آن نقش‌های قرار داشته و کاملاً محتاط بودیم، آن سلايق ارزش پیدا می‌کرد. در واقع، این همان چیزی است که ما را سودگرا می‌سازد (Hare, 1992, p.226).

آلان دونگان نیز توصیه‌های عام هیر را این‌گونه توصیف می‌کند: برای ارائه توصیه عام صادقانه باید کاملاً تا آنجا که عملاً ممکن است بررسی کرد چگونه کسانی که تحت تأثیر شیوه‌های مختلفی قرار می‌گیرند که در آن عامل ممکن است عمل کند، منتفع یا متضرر خواهند شد. هر شیوه عمل کردنی از این دست را از دیدگاه هر شخصی از این سنخ تصور کنید و حساب کنید کدام یک بیشترین شبکه سود یا کمترین شبکه ضرر را ایجاد می‌کنند (Donagton, 2001, p. 76).

تعمیم‌پذیری

هیر یازده سال پس از انتشار زبان اخلاق یعنی در سال ۱۹۶۳ در دومین کتاب خود، آزادی و عقل^۱ با افزودن شرطی بر نظریه خود، آن را تکمیل کرد؛ شرطی که بر اساس آن توصیه‌های اخلاقی باید قابلیت تعمیم داشته باشند. معنای این سخن آن است که در شرایط و موقعیت‌های برابر، احکام اخلاقی مساوی صادر می‌شوند؛ به طوری که اگر یک حکم اخلاقی در موقعیت خاصی صادر شد، با پیش‌آمدن دوباره همان شرایط، باید همان حکم اخلاقی صادر شود (Hare, 1992, p.108-109). برای نمونه، اگر حکم «شما باید پول را برگردانید» در شرایط خاصی برای کسی صادر شود، اگر هر فرد دیگری حتی خود گوینده نیز در همان شرایط قرار گیرد، همان حکم باید درباره او نیز صادر گردد، نه حکم

1. Freedom and Reason

دیگر. به این ویژگی احکام اخلاقی «تعمیم‌پذیری» یا «کلیت‌پذیری» می‌گویند. وجه تمایز گزاره‌های اخلاقی با امری همین ویژگی تعمیم‌پذیری است (Hare, 1990, p.36). این اصل با امر مطلق کانت ارتباط تنگاتنگی دارد؛ امر مطلق می‌گوید: تنها بر طبق قاعده‌ای عمل کن که در همان حال بتوانی اراده کنی که به قانونی عام تبدیل شود (Gert, 1992, p.599). البته هیر در کنار بیان اصل تعمیم‌پذیری گزاره‌های اخلاقی به دین خود به کانت اشاره می‌کند و امر مطلق کانت را نتیجه قضیه منطقی تعمیم‌پذیری می‌داند (Hare, 1990, p.34). او با توجه به این اصل تلاش کرد جایی را برای استدلال در مباحث اخلاقی باز کند؛ بدین صورت که اگر بتوان به فردی معتقد به یک اصل اخلاقی نشان داد که وی در جایی که اجرای آن اصل به ضرر اوست، حاضر نیست به دیگران اجازه دهد بر اساس آن عمل کنند، اصل او اصلی اخلاقی نیست (وارنوک، ۱۳۸۰، ص ۱۵۰).

رابطه توصیه‌گرایی با واقع‌گرایی

پس از تبیین دیدگاه توصیه‌گرایی عام هیر و با توجه به تعریف واقع‌گرایی و لوازم آن، در این بخش به بررسی رابطه توصیه‌گرایی با واقع‌گرایی می‌پردازیم و به این پرسش پاسخ خواهیم داد که: آیا توصیه‌گرایی، نظریه‌ای واقع‌گراست یا خیر؟ در توضیح تعریف واقع‌گرایی گفتیم که اگر نظریه‌ای منشأ احکام اخلاقی را احساس گوینده، امر و فرمان فردی خاص یا قرارداد جمعی بداند، آن نظریه غیرواقع‌گراست. بنابراین، اگرچه توصیه‌گرایی، احساس‌گرایی را رد می‌کند و به وضوح قراردادگرا هم نیست، اما بر جنبه امری و توصیه‌ای گزاره‌ها تأکید بسیار دارد. هیر بر این باور بود که اساس گزاره‌های اخلاقی او امری عام هستند که به منظور هدایت‌گری افراد به کار گرفته می‌شوند. به نظر وی هرچه گزاره‌های اخلاقی آمرانه‌تر باشند، معنادارتر خواهند بود؛ بدین معنا که کارایی بیشتری برای هدایت‌گری خواهند داشت. البته هیر عنصر توصیفی را در گزاره‌های اخلاقی می‌پذیرد، ولی آن را معنای عارضی و فرعی و بیشتر به‌عنوان دلیل گزاره‌های اخلاقی تلقی می‌کند، نه معنای آن. از نگاه وی، اساساً گزاره‌های اخلاقی برای انتقال اطلاعات به مخاطب شکل نمی‌گیرند و به این لحاظ می‌توان توصیه‌گرایی هیر را غیرواقع‌گرا دانست. بررسی لوازم واقع‌گرایی و مقایسه آن با لوازم توصیه‌گرایی هیر نیز غیرواقع‌گرا بودن نظریه هیر را تأیید خواهد کرد.

هیر با تمسک به وجود عنصر توصیفی به عنوان دلیل در گزاره‌های اخلاقی، این گزاره‌ها را قابل صدق و کذب می‌داند، ولی باید توجه داشت که معیار صدق احکام اخلاقی در اندیشه وی، انسجام، سازگاری و هماهنگی میان گزاره‌های اخلاقی است، نه مطابقت محکی گزاره‌ها با واقع (فرانکنا، ۱۳۶۸، ص ۵۶). بنابراین، می‌توان گفت از نظر توصیه‌گرایی، قابلیت صدق و کذب گزاره‌های اخلاقی بدان معنا که لازمه واقع‌گرایی است - یعنی صدق و کذب به معنای مطابقت با واقع - منتفی است.

می‌توان از لزوم ارائه دلیل برای احکام اخلاقی به عنوان لازمه دیگر واقع‌گرایی نام برد. با لحاظ این لازمه می‌توان گفت هیر نیز بر امکان و بلکه لزوم استدلال‌آوری منطقی در اخلاق تأکید می‌ورزد. برخی با تأکید بر این مطلب، اخلاق هیر را عینی دانسته‌اند؛ بدین معنا که در آن می‌توان مشکلات اخلاقی را با به کارگیری روش‌های منطقی و با نشان دادن اینکه برخی موضع‌گیری‌های اخلاقی صادق و برخی دیگر کاذب‌اند، حل کرد (Shomali, 2001, P.94)، ولی عینی دانستن نظر هیر به این معنا از عینی‌گرایی، به معنای واقع‌گرا دانستن این نظریه نیست؛ چراکه:

اولاً، واقع‌گرا بودن یک نظریه، مستلزم پابندی به تمام لوازم واقع‌گرایی است و انکار تنها یک لازمه از لوازم واقع‌گرایی، یک نظریه را به غیرواقع‌گرایی تبدیل خواهد کرد. از این رو، به فرض اینکه توصیه‌گرایی هیر به این لازمه واقع‌گرایی پایبند باشد، نمی‌توان آن را واقع‌گرا دانست.

ثانیاً، گفتیم که معیار صدق گزاره‌ها در توصیه‌گرایی، انسجام آنها با یکدیگر است. بنابراین، تنها از این طریق می‌توان آن گزاره‌ها را صادق یا کاذب دانست، نه از راه احراز مطابقت آنها با واقع.

ثالثاً، به اعتقاد توصیه‌گرایان معیارهای غایی در اخلاق، معیارهای واقعی نیستند، بلکه فقط به انتخاب ما بستگی دارند. گرچه ممکن است یک معیار فرعی با معیاری دیگر توجیه شود، در نهایت فقط انتخاب انسان است که معیار نهایی را تعیین می‌کند. این امر با واقع‌گرایی در تعارض است. البته هیر با اینکه گزینش معیارهای غایی اخلاقی را منطقیاً آزاد دانسته است، کوشیده نظریه خود را با پیوند زدن گزینش آزاد با انتخاب عقلانی و مستدل با توجه به شیوه‌های زندگی به واقع‌گرایی نزدیک کند (اتکینسون، ۱۳۷۰، ص ۱۵۳-۱۵۴). اما به هر حال وی به لحاظ منطقی انسان را در انتخاب معیارهای غایی آزاد

می‌داند و معتقد است ما معیارهای غایی اخلاق را کشف نمی‌کنیم، بلکه آنها را انتخاب می‌کنیم. گرچه ممکن است گفته شود معنای توصیفی مانع‌گزینش برخی معیارها می‌شود، به‌هرحال معنای توصیفی، معنایی فرعی است و با تغییر زمینه حکم اخلاقی تغییر پیدا می‌کند (همان، ص ۱۶۱-۱۶۲).

وارنوک نظر هیر را این‌گونه تشریح می‌کند:

او ... می‌گوید نه تنها تصمیم‌گیری در مورد عقاید اخلاقی به دست خود ماست، بلکه تصمیم‌گیری درباره این هم که چه چیزهایی را به‌عنوان دلیل یا مبنا برای موافقت یا مخالفت با نظری اخلاقی بپذیریم، به دست خود ماست... اگر من تصمیم گرفتم که کتک‌زدن را کار نادرستی بدانم، این نه به خاطر این است که من مخالف ظلم هستم، بلکه به خاطر این است که تصمیم گرفته‌ام که مخالف ظلم باشم. اگر زمانی تصمیم گرفتم که کتک‌زدن را خطا بشمارم... دلیل من این است که تصمیم گرفته‌ام با این امر مخالف باشم (وارنوک، ۱۳۶۸، ص ۶۱).

از دید توصیه‌گرایی، به دلیل اینکه معیارهای غایی اخلاقی تنها به انتخاب انسان بستگی دارد و تنها انسجام و هماهنگی میان گزاره‌ها به‌عنوان معیار صدق پذیرفته شده است، نمی‌توان مکتبی را بهتر از مکاتب دیگر دانست و بنابراین، وحدت‌گرایی اخلاقی مردود است. همچنین از آنجاکه معیار ثابتی برای احکام اخلاقی وجود ندارد، حکم اخلاقی مطلق وجود نخواهد داشت.

نکته دیگر اینکه، هیر منکر وجود رابطه میان واقعیت و ارزش است و بر این باور است که از یک قیاس، گزاره امری نمی‌تواند استنتاج شود، مگر آنکه همان گزاره در یکی از مقدمات ذکر شده باشد (Hare, 1952, p.32). به عقیده وی، هر گونه کوششی برای تحویل گزاره‌های ارزشی به گزاره‌های ناظر به واقع بی‌ثمر است. او در کتاب زبان اخلاق تمام تلاش‌های صورت‌گرفته در این جهت را نادرست می‌داند و به رد آنها می‌پردازد (Ibid, p.52). هیر خطای نظریات طبیعت‌گرایانه را در این می‌داند که آنها با تلاش برای استنتاج احکام ارزشی از گزاره‌های واقعی، عنصر توصیه‌ای و امری را کنار گذاشته‌اند (Hare, 1952, p.82).

قائل شدن به اصل «تعمیم‌پذیری» در عین غیرواقع‌گرا بودن نیز چالش‌برانگیز است. به چه دلیل احکام اخلاقی باید تعمیم‌پذیر باشد و چه لزومی دارد که در شرایط مساوی

احکام یکسانی صادر شود؟ اگر توصیه‌گرا بر این باور است که احکام اخلاقی اصالتاً بیانگر واقعیتی نیستند و تنها نقش هدایت‌گری را برعهده دارند، آیا منطقاً می‌توانند از اصل تعمیم‌پذیری دفاع کنند؟ پرسشی که فراروی توصیه‌گرا قرار دارد آن است که بر اساس کدام معیار می‌توان گفت در شرایط برابر باید احکام یکسان صادر شود و ملاک برابری احکام اخلاقی چیست؟ اگر آن احکام از واقعیتی حکایت نمی‌کنند و هر واقعه‌ای منحصر به فرد است، چرا نتوان احکام متفاوتی صادر کرد و اگر دلیل صدور احکام یکسان، وجود شرایط برابر است، این برابری شرایط که زمینه‌ساز برابری احکام اخلاقی است، با چه ملاکی به دست می‌آید؟ و اگر ملاکی هست، آیا آن ملاک غیرواقعی است - که در این صورت در واقع ملاکی وجود ندارد- یا واقعی؟ و اگر واقعی است، آیا می‌توان به ملاکی واقعی معتقد بود، ولی احکام اخلاقی را حاکی از واقع ندانست؟

همچنین توصیه‌گرایی در برابر این پرسش قرار دارد که: اگر معنای گزاره‌های اخلاقی هدایت‌گری است، آنها به چه چیز هدایت می‌کنند؛ به چیزی واقعی یا غیرواقعی؟ هدایت به امر غیرواقعی که نامعقول است و هدایت به امر واقعی نیز مستلزم قائل شدن به واقعیتی است که توصیه‌گرایان از آن طفره می‌روند.

به نظر می‌رسد بدون اعتقاد به وجود واقعیتی برای گزاره‌های اخلاقی نتوان از اصل «تعمیم‌پذیری» و حتی «هدایت‌گری گزاره‌های اخلاقی» دفاع معقول و موجهی نمود. نکته دیگر آنکه، توصیه‌گرایان نیز مانند احساس‌گرایان کارکرد گزاره‌های اخلاقی را با معنای آنها خلط کرده‌اند؛ چراکه هدایت‌گری مردم کارکرد گزاره‌های اخلاقی است، نه معنای آنها. تفاوت میان معنا و کارکرد یک گزاره در این مثال قابل مشاهده است: پزشکی به مریض سرماخورده خود توصیه می‌کند «ترشی نخور». در این مثال آیا هدایت‌گری، معنای «ترشی نخور» است یا کارکرد آن؟ بدیهی است که هدایت‌گری، کارکرد توصیه پزشک است، نه معنای آن. در واقع، معنای توصیه پزشک آن است که «برای سلامت و بهبودی، پرهیز از خوردن ترشی ضرورت دارد».

آنچه درباره رابطه توصیه‌گرایی هیر با واقع‌گرایی گفتیم، تنها در صورتی درست است که دیدگاه برخی مبنی بر تغییر عقیده وی از توصیه‌گرایی به سودگرایی نادرست باشد. اما اگر مسئله تغییر عقیده هیر به سودگرایی صحت داشته باشد، نمی‌توان او را غیرواقع‌گرا دانست؛ زیرا پذیرش کسب سود به‌عنوان معیار ارزیابی افعال اخلاقی به معنای پذیرش

امری واقعی و مستقل از احساس، دستور و توصیه و قرارداد است. اعتقاد به امر واقعی مستقل از احساس، دستور و قرارداد به‌عنوان معیار افعال اخلاقی نیز چیزی جز واقع‌گرایی نیست.

بنابراین، درباره رابطه توصیه‌گرایی هیر می‌توان گفت مکتب توصیه‌گرایی، غیرواقع‌گراست و مکتب سودگرایی واقع‌گرا. اگر هیر به دیدگاه اصلی و اولیه خود، یعنی توصیه‌گرایی پایبند مانده باشد، غیرواقع‌گراست، ولی اگر سودگرا شده باشد، واقع‌گرا شده است.

نتیجه

گفتیم که مراد از واقع‌گرایی آن است که ارزش و لزوم اخلاقی واقعیت دارند و جمله‌های اخلاقی واقع‌نما هستند. منظور از واقع در این تعریف چیزی است که با صرف‌نظر از خواست، احساس و قرارداد وجود دارد. در برابر واقع‌گرایی اخلاقی، غیرواقع‌گرایی اخلاقی قرار دارد. بر اساس دیدگاه مورد قبول، «غیرواقع‌گرایی در اخلاق به این معناست که ارزش و لزوم اخلاقی واقعیت ندارند و جمله‌های اخلاقی غیرواقع‌نمایند». با توجه به معنای واقع در این دیدگاه، غیرواقع‌گرایی اعتقاد به این است که گزاره‌های اخلاقی با صرف‌نظر از خواست دستوردهنده، احساس و سلیقه صاحب سلیقه و قرارداد قراردادکنندگان، واقعیتی ندارد؛ گرچه هر یک از دستور، احساس و سلیقه، و قرارداد از واقعیت ذهنی و امور درونی برخوردار باشند.

همان‌طور که دیدیم، با مقایسه دیدگاه توصیه‌گرایی با واقع‌گرایی موردنظر مشخص شد که توصیه‌گرایی دیدگاهی واقع‌گرایانه نیست. گرچه در این نظریه عناصری وجود دارد که واقع‌گرایانه بودن آن را به ذهن انسان می‌آورد، با لحاظ قراین و شواهد لفظی و عقلی روشن شد که هیچ‌یک از آن عناصر نمی‌تواند از واقع‌گرایانه بودن این دیدگاه دفاع معقولی کند. همچنین برخی مدارک به‌روشنی حاکی از غیرواقع‌گرایانه بودن توصیه‌گرایی است.

نتیجه آنکه، نظریه توصیه‌گرایی به دلیل غفلت از امر واقع به‌عنوان منشأ ارزش احکام اخلاقی، بیرون از حوزه واقع‌گرایی قرار می‌گیرد. بنابراین، درباره رابطه این مکاتب با واقع‌گرایی با توجه به نظریات درون‌مکتبی مطرح‌شده در این پژوهش می‌توان نتیجه

گرفت که مکتب توصیه‌گرایی، مکتبی غیرواقع‌گرایانه است. در خصوص اعتقاد هیر نیز باید گفت توصیه‌گرایی غیرواقع‌گرایانه است و سودگرایی مکتبی واقع‌گرایانه. بنابراین، در صورتی که هیر به توصیه‌گرایی خود پایبند مانده باشد، نظریه وی غیرواقع‌گراست، ولی اگر سودگرا شده باشد، نظریه‌اش واقع‌گراست.

منابع و مأخذ

۱. اتکینسون، آر. اف (۱۳۷۰). درآمدی به فلسفه اخلاق، ترجمه سهراب علوی‌نیا. تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.
۲. حمیم، سلیمان (۱۳۷۹). فرهنگ معاصر: انگلیسی - فارسی یک جلدی. تهران: فرهنگ معاصر.
۳. ریچلز، جیمز (۱۳۸۹). فلسفه اخلاق. ترجمه آرش اخگری. چاپ دوم. تهران: حکمت.
۴. عضدانلو، حمید (۱۳۸۴). آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی. تهران: نشر نی.
۵. فرانکنا، ویلیام کی (۱۳۷۶). فلسفه اخلاق. ترجمه هادی صادقی. قم: طه.
۶. مصباح، مجتبی (۱۳۸۷). بنیاد اخلاق. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱، مرکز انتشارات.
۷. مک دونالد، اسکات (۱۳۸۶). «قرون وسطای متأخر»، ترجمه محسن جوادی. در بکر، لارنس سی. تاریخ فلسفه اخلاق غرب، ترجمه گروهی از مترجمان. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱، مرکز انتشارات.
۸. وارنوک، جفری جیمز (۱۳۶۸). فلسفه اخلاق در قرن حاضر. تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.
۹. وارنوک، مری (۱۳۸۰). فلسفه اخلاق در قرن بیستم. ترجمه ابوالقاسم فنائی. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
10. Craig, Edward (1998). "Realism and Antirealism" In: *Routledge encyclopedia of philosophy* (V.8). London: Routledge.
11. Donagton, Alan (2001). "History of Western Ethics: 12, Twentieth-century Anglo-American", in Lawrence C. Becker, ed., *Encyclopedia of Ethics*, v2.
12. Gert, Bernard (1992). "Impartiality" in, *Encyclopedia of Ethics*.
13. Hare, Richard Mervyn (1998). "prescriptivism", In: *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, v. 7, London, Routledge.
14. ----- (1992). *Moral thinking: its levels, method, and point*, New York: Oxford University Press, A.
15. ----- (1992A). "prescriptivism", In: Lawrence, C.B.; Charlotte, B.B.(editor). *Encyclopedia of Ethics*, V.2, London: Routledge.
16. ----- (1990). *Freedom and reason*. New York: Clarendon Press, Oxford University Press.

17. ----- (1952). *The language of morals*. Oxford: Oxford University Press; New York: Clarendon Press.
18. McNaughton, David (1991). *Moral vision: An itroduction to ethics*. Oxford: Blackwell.
19. Miller, R. W. (1992). "Moral Realism"; In: Lawrence, C.B.; Charlotte, B.B.(editor). *Encyclopedia of Ethics*, V.2, London: Routledge.
20. Palmer, Michael F.(1995). *Moral problems: A coursebook*. Toronto: University of Toronto Press.
21. Rachels, James(Editor) (1998). *Ethical theory*. New York: Oxford University Press.
22. Shomali, Mohammad A.(2001). *Ethical Relativism: An Analysis of the Foundations of Morality*. preface by A. Harry Lesser. London: Islamic College for Advanced Studies Press.